

جهانی شدن نامتوازن واگرایی کشورهای در حال توسعه

ابراهیم مسعودنیا

درآمد

در مقایسه با جوامع صنعتی غربی، سنتی تلقی می‌شدند، به عنوان موانع عمده در مسیر توسعه اقتصادی و نگرشی تلقی می‌شدند. این دیدگاه توسط کسانی همچون ماکس وبر^۱، پارسونز^۲ و پیشروان مکتب کارکردگرایی ساختاری، و نیز توسط تئوریسینهای توسعه نظیر هوزلیتز^۳ و لوی^۴ حمایت می‌شد. از نظر آنان، توسعه، فرآیندی تک بعدی، تاریخی و بین‌المللی بوده و غیرقابل اجتناب است که همه جوامع باید در زمانهای متفاوت آن را طی کنند. پاره‌ای دیگر، به روابط نابرابر دولت - ملتها با یکدیگر توجه نشان دادند

اکنون این ایده به طور کلی پذیرفته شده است که پارادایمهای سنتی در تحلیل اوضاع اقتصادی - اجتماعی کشورهای در حال توسعه (جهان سوم) دچار دگرگونیهای زیادی شدند. بسیاری از پارادایمهای سنتی توسعه در جهان سوم، توجه خود را به بررسی فرآیندهای تحول و دگرگونی از درون معطوف ساخته بودند (برای مثال: مکتب لیبرال). این تئوریا در ارتباط با توسعه اقتصادی و مدرنیزاسیون شکل گرفته و اساساً به بحث عقب ماندگی مستعمرات پیشین که ریشه در عوامل اجتماعی داخلی داشت، می‌پرداختند. مطابق با تفکر اقتصادی کلاسیک و روشنگری لیبرال، ساختارهای اجتماعی که

1. Weber

2. Parsons

3. Hoselitz 1960

4. Levy 1966

(مکتب رادیکال، لیبرال چپ، انتقادی و یا نئومارکسیست). این پارادایم نه بر عوامل داخلی بلکه بر عوامل اقتصادی خارجی تأکید داشت. لذا صاحب نظران این پارادایم به جای تأکید بر واژه‌هایی نظیر: عقب مانده و سنتی، بر واژه‌هایی نظیر توسعه نیافته و وابسته تأکید داشتند. از نظر آنان، مسائل جهان سوم برآیند سطح پایین نوسازی نبود بلکه از فرآیند محرومیت اجتماعی ناشی از عوامل بلندمدت خارجی منتج می‌شد که در نتیجه استعمار و پیوستگی به تقسیم بین‌المللی کار ایجاد شده بود. از جمله این دیدگاهها، تئوری وابستگی و بعدها تئوری نظام جهانی بود. برای مثال، محققان سنتی مارکسیست، در تحلیل مسیر و آینده توسعه در کشورهای توسعه نیافته، به تحلیل نظام جهانی پرداخته بودند. آنچه در کانون توجه این محققان قرار می‌گرفت، روابط نابرابر و استثماری بین ملل مختلف - مرکز و پیرامون - بوده است. (واترز ۱۹۹۵، ص ۲۵)

۱- جهانی شدن: مروری بر مفاهیم و ابعاد

فرآیندهایی که بر مبنای آن مردم جهان به یک جامعه جهانی می‌پیوندند، متکثر و چندگانه‌اند. بنابراین بدیهی است که از جهانی شدن تلقی متکثر داشته باشیم. از این رو در علوم اجتماعی مفهوم سازهایی متعدد درباره جهانی شدن و نیز اصول متعدد درباره آن وجود دارد. در اقتصاد، جهانی شدن به بین‌المللی شدن اقتصادی و نیز گسترش روابط سرمایه‌داری اشاره دارد. اقتصاد جهانی نظامی است که با جهانی کردن تولید و امور مالی جهانی ایجاد شده است.^(۱) در روابط بین‌الملل، تمرکز بر افزایش تراکم روابط بین

خواهم نمود که جهانی شدن تأثیر دوگانه بر رشد و توسعه اقتصادی کشورهای در حال توسعه دارد. نخست، جهانی شدن در کشورهایی که قابلیت و استعداد بهره‌مندی و جذب آن را داشتند - برای مثال کشورهای آسیایی - منجر به کاهش فقر و محرومیت و در نتیجه رشد اقتصادی شده است. دوم، جهانی شدن در کشورهایی که امکانات و تسهیلات لازم را برای پیوستن به آن و نیز جذب سرمایه‌های خارجی را ندارند، باعث افزایش فقر و محرومیت و در نتیجه به حاشیه رانده شدن آنها گردیده است: برای مثال کشورهای آفریقای صحرا و خاورمیانه. در هر صورت، فرآیند جهانی شدن نامتوازن موجبات پیدایش وضعیتی شده است که در این مقاله از آن به عنوان «واگرایی و تجزیه کشورهای در حال توسعه» یاد شده است.

امروزه باید اذعان نمود که دیگر پرداختن صرف به این پارادایمها برای تحلیل وضعیت اقتصادی کشورهای توسعه نیافته و یا در حال توسعه، ناکافی خواهد بود. بر این اساس، در تحلیل حاضر تلاش خواهیم نمود تا با توسل به مفهوم جهانی شدن، به برآیندهای دوگانه آن برای کشورهای در حال توسعه و با توجه به کیفیت رابطه آنها با سرمایه‌های بین‌المللی که منجر به فروپاشی جهان سوم شده است بپردازیم. در قالب ایده جهانی شدن نامتوازن استدلال

دول و توسعه سیاست جهانی می‌باشد. در جامعه‌شناسی، علاقه معطوف بر افزایش تراکم‌های اجتماعی و ظهور جامعه جهانی است. در مطالعات فرهنگی، تمرکز بر روی ارتباطات جهانی^۵ و یکسان‌سازی^۶ فرهنگ جهانی، به صورت استعمار کولونیایی^۷ و مک دونالیزه شدن^۸ و نیز بر فرهنگ مابعد سرمایه‌داری^۹ است. در تاریخ، توجه بر مفهوم سازی تاریخ جهانی معطوف است.^(۱) بر این اساس، جهانی شدن ممکن است بر مبنای ترکیب نامحدودی از رویکردهای اساسی فهمیده شود. این پدیده حتی ممکن است به ورای علوم اجتماع توسعه یابد. برای مثال به مسائل اکولوژیکی و تکنولوژیکی و فنون کشاورزی (برای نمونه انقلاب سبز)^(۳) می‌پردازد.

الف- سازماندهی مجدد فضایی تولید

روش دیگری که بر مبنای آن می‌توانیم جهانی شدن را متکثر بدانیم این است که به همان نسبت که شیوه‌های متعدد جهانی شدن وجود دارد، به همان اندازه نیز عوامل، دینامیکها و انگیزه‌های جهانی کننده وجود دارد. به لحاظ تاریخی، این عوامل طیفی از تجارت فرهنگی از راه دور،^{۱۰} سازمانهای مذهبی و شبکه‌های دانش در مقایسه با شرکتهای چندملیتی، بانکهای فراملیتی و نهادهای بین‌المللی، مبادلات تکنولوژیکی و شبکه‌های فراملی جنبشهای اجتماعی را تشکیل می‌دهند.^(۴)

با توجه به اینکه تمرکز این بحث بر روی جهانی شدن اقتصادی است، به ارائه چند تعریف از این مفهوم می‌پردازیم. جهانی شدن اقتصادی

را فرآیندی تعریف کرده‌اند که در جهت وسیع‌تر کردن گستره و شکل معاملات بین مرزی و گسترش وابستگی متقابل اقتصادی واحدهای مستقل جهانی شونده، اعم از نهادهای دولتی و یا خصوصی و یا حکومتها که در یک کشور واقع‌اند و واحدهایی که مستقل یا مرتبط بوده و در کشور دیگر واقع هستند، عمل می‌کنند.^(۵) از سوی دیگر، دیوید دلار، جهانی شدن اقتصادی را در معنای انسجام و پیوستگی در حال رشد اقتصادهای جهان، در نتیجه جریانهای کالاها، خدمات و سرمایه، به کار می‌برد^(۶) و بالاخره، بهالو و لاپیر جهانی شدن اقتصادی را فرآیندی دانسته‌اند که مشتمل بر ویژگیهای زیر می‌باشد:

5. Global Communication
6. Standardization
7. Coca-colanization
8. McDonaldization
9. Post-Colonial Culture
10. Long-Distance Cross-Cultural Trade

درصد در میانه دهه ۱۹۸۰ به ۴۳ درصد در ۱۹۹۵ مقایسه با تنها ۷۰۰۰۰ شرکت در ۲۰ سال قبل)، روندهای کنونی ادامه یابد، چین به بزرگترین اقتصاد جهان در سال ۲۰۲۰ تبدیل خواهد شد. که در این صورت کشورهای در حال توسعه بالغ بر ۶۰ درصد تولید جهانی را دارا خواهند شد. از سوی دیگر، سهم بخش صنعتی از تولید ناخالص داخلی (GDP) در برخی از کشورهای در حال توسعه نظیر چین ۳۸٪، تایوان ۳۴٪ یا جمهوری کره ۳۱٪ بالاتر از سهم ژاپن در سال ۱۹۹۰ بوده است.

د- گسترش بازارهای مالی بین المللی

جریانهای سرمایه بین المللی به ۱۴ برابر بین سالهای ۱۹۷۲ و ۱۹۹۶ افزایش یافت. در سال ۱۹۹۵ تقریباً ۲/۱ بیلیون دلار در هر روز مالی در بازار پولی مبادله می شد. مبادله روزانه ارز تا ۵۰ درصد بین سالهای ۱۹۹۲ و ۱۹۹۵ رشد یافت.

ب- رشد تجارت بین المللی

یکی از معرفه های معمول جهانی شدن، سهم تجارت نسبت به تولید ناخالص داخلی است. در طول سالهای ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۴ این نسبت بیش از ۳ برابر سریع تر از دهه قبل و نزدیک به ۲ برابر سریع تر در مقایسه با دهه ۱۹۸۰ افزایش یافت. در سال ۱۹۹۳ سهم تجارت جهانی در تولید ناخالص داخلی جهان، حدود ۳۲ درصد بود. با پیدایش سازمان تجارت جهانی (WTO) و پذیرش قواعد آن توسط ۱۲۳ کشور و ۳۱ کشور دیگر در سال ۱۹۹۶، جامعه جهانی ترقی قابل ملاحظه ای در حذف موانع تجارت بین المللی کردند.

و- تعریف مجدد از نقش دولت

و بالاخره دولت، کنشگر اصلی برای تضمین الحاق و هماهنگی با اقتصاد جهانی، با تأمین آموزش و مراقبت بهداشتی - درمانی و به علاوه سرمایه گذاری بلندمدت در زمینه خط و مشیها

ج- نقش روبه گسترش شرکتهای چندملیتی

براساس گزارش سرمایه گذاری جهانی ملل متحد (۱۹۹۲) بیش از ۳۷۰۰۰ شرکت فراملیتی و

و سیاست عملی، ارتباط از راه دور و حمل و نقل است.^(۷)

۲- جهانی شدن نامتوازن: پایان جهان سوم

مفهوم جهانی شدن نامتوازن به اثرات ناموزون جهانی شدن اقتصادی بر رشد و توسعه کشورهای توسعه نیافته و یا در حال توسعه اطلاق می‌شود. ایده جهانی شدن نامتوازن از آن اچ. هلم و جی. سورنسن (۱۹۹۵) است. آنها از این مفهوم برای توصیف حاشیه‌ای شدن در حال افزایش تعداد زیادی از کشورهای در حال توسعه استفاده می‌کنند. این مفهوم در واقع فرآیندی است که به فروپاشی و تلاشی آنچه که امروز «جهان سوم» نامیده می‌شود، منجر می‌گردد.

در این ارتباط باید گفت که در سراسر تاریخ سرمایه‌داری، جهان غیر اروپایی به تدریج به منافع ملی سرمایه مرکزی وابستگی پیدا کردند. بعد از جنگ جهانی دوم، مستعمرات و کشورهای وابسته، به تدریج به استقلال دست یافتند. البته برخی از آنها نیز تابع منافع ملل صنعتی باقی ماندند. با ظهور سرمایه‌داری جهانی و انتقال تکنولوژی حمل و نقل و ارتباطات و فرآیندهای تولیدی شدیداً خودکار شده، این روابط شروع به تغییر نمودند. البته مسئله بدینگونه نبود که مستعمرات پیشین به استقلال اقتصادی از ملل صنعتی دست یافتند بلکه سرمایه، وفاداریهای ملی خود را از دست داد و این امر با پیشرفتهای تکنولوژی تقویت می‌شد که خود به تشدید

وابستگی اقتصادهای جهان سوم به تقاضا و مطالباتش در سطح بین‌المللی منجر می‌گردید. این در واقع آغاز پایان تقسیم جهان به شرق و غرب، شمال و جنوب و توسعه یافته و توسعه نیافته بود.^(۸)

شایان ذکر است که به مسئله پایان جهان سوم، از زوایای دیگری نیز می‌توان نگریست. برای مثال فروپاشی جهان دوم یعنی جهان کمونیسم. بسیاری استدلال می‌کنند که واژه جهان سوم از نظر معنا، دچار تغییرات زیادی شده است که به هیچ وجه مدنظر پدیدآورندگان نبوده است. در رایج‌ترین معنا، این واژه معرف کشورهای بود که از دید کشورهای صنعتی، کشورهای فقیر، توسعه نیافته و عقب مانده بودند. لذا واژه مذکور، به طور ضمنی معنایی اعتراض آمیز و انتقادی از «طبقه سوم»^(۹) را نیز در خود دارد. واژه مزبور، در دهه ۱۹۵۰ در شرایط تضاد شرق و غرب وضع گردید که جهان را به سه قسمت تقسیم می‌نمود: جهان اول، یعنی جهان سرمایه‌داری، جهان دوم، یعنی جهان کمونیسم و جهان سوم: کشورهایی که به هیچ بلوکی تعلق نداشتند.^(۹)

روش دوم در تبیین مفهوم پایان جهان سوم، توجه به سرمایه بین‌المللی است. مسئله اساسی در رویکردهای سنتی نسبت به جهان سوم، استثمار یک کشور از سوی کشوری دیگر بوده است. اما آنچه هم اکنون مهم است، استثمار

سرمایه بین‌المللی از کشورهای در حال توسعه است. لذا اگر چه تقسیم جهان با استفاده از مفاهیم دوگانه شرق و غرب و یا شمال و جنوب، مبتنی بر روابط نابرابر بین‌المللی بوده است، لیکن اساس نابرابریهای موجود مبتنی بر چگونگی ارتباط اقتصادهای ملی با سرمایه‌های جهانی است. سرمایه‌های بین‌المللی نیز از شیوه‌های متعددی جهت استثمار کشورهای در حال توسعه بعد از جنگ جهانی دوم استفاده می‌کنند. از جمله این شیوه‌ها عبارتند از: الف: تقویت و ترغیب مناطق آزاد تجاری است. این مناطق کارکردهای زیر را دارا هستند:

الف-۱- لنگرگاهی برای سرمایه جهانی در

کشورهای در حال توسعه ایجاد می‌کنند.

الف-۲- کارگران جهان سوم را هر چه بیشتر جذب بازار جهانی می‌کنند.

الف-۳- کشورهای در حال توسعه را به بازاری برای کالاهای جهانی تبدیل می‌کنند.

ب - استفاده از دولت برای ترغیب انباشت سرمایه در کشورهای در حال توسعه: در سراسر کشورهای در حال توسعه، یک دولت غیرمعمول، توجیه ناپذیر و سرکوبگر در جهت ساختن زیربناها، ترویج قوانین ضداتحادیه،^{۱۲} تقویت و تعیین حدود دستمزد، موافقت با تخفیف‌های مالیاتی برای شرکتها و استفاده از پلیس یا ارتش برای سرکوب اتحادیه‌های تجاری و احزاب سیاسی فعالیت می‌کرده است.

ج- افزایش امکانات برای انباشت سرمایه در جهان سوم، به شکل سیاستهای آگاهانه برای

پرولتاریزه کردن و شهری کردن آن بخش از جمعیت که خارج از روابط سرمایه قرار دارند نظیر دهقانان، کشاورزان کوچک، کارگران کشاورزی و غیره، و همه‌ی آنهایی که اجتماعات یا فرهنگهای محلی نیمه مستقلی را تشکیل می‌دهند. برای مثال، در جایی که امنیت و تأمین مردم با استفاده از زمین به عنوان ابزار تولید، به شکل زمینهای اجاره‌ای کوچک، سرمایه مشترک و... وابسته باشند، تلاش چندجانبه برای جدا ساختن این گروه از ابزار تولیدشان، در واقع آنان را به مزدوری برای امرار معاش وابسته می‌سازد، یعنی وابستگی به شرکتها.^(۱۱)

۳- جهانی شدن نامتوازن: فرآیند ناهمگونی کشورهای در حال رشد

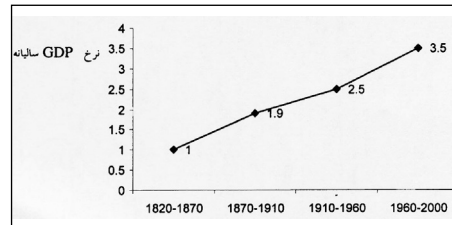
تأثیر جهانی شدن بر اقتصاد توسعه کشورهای در حال رشد چیست؟ یکی از معمول‌ترین دیدگاهها درباره یک پارچگی اقتصادی جهان در حال رشد این است که جهانی شدن منجر به رشد نابرابری بین کشورها می‌شود. به عبارت دیگر، جهانی شدن باعث واگرایی^{۱۳} بین کشورهای فقیر و غنی و نیز در درون ملل می‌گردد. مطابق با این دیدگاه، جهانی شدن بیش از آنکه به خانواده‌های فقیر سود برساند، موجب انتفاع خانواده‌های متمول می‌شود. برای مثال، مازور (۲۰۰۰) در اثر خود با عنوان «امور بیگانه» استدلال می‌کند که جهانی شدن

به طور دراماتیکی نابرابری بین ملل و درون ملل را افزایش داده است.^(۱۱) دیدگاه بدبینانه نسبت به جهانی شدن، با توسل به افزایش نرخ فقر در جهان، توجه خود را به طور کلی بر ابعاد منفی آن متمرکز می‌کند. برای مثال آنها استدلال می‌کنند که تعداد کل افرادی که زیر خط فقر مطلق زندگی می‌کنند، ۴/۱ میلیارد نفر می‌باشد.^(۱۲) از سوی دیگر، بانک جهانی افزایش روبه‌بالایی از شیوع فقر در دهه ۱۹۹۰ را خاطر نشان می‌سازد، به ویژه تا سال ۱۹۹۸ تعداد کل افراد فقیر به رقم نجومی ۳/۴ میلیارد نفر رسید که بخش مهمی از این ارقام نجومی در آسیای جنوبی و آفریقای صحرا زندگی می‌کردند.^(۱۳) دیدگاه‌های دیگر نوعی خوشبینی محتاطانه را در ارتباط با تأثیر جهانی شدن بر توسعه کشورهای در حال رشد ارائه می‌کنند. این دیدگاه که بیشتر توسط بانک جهانی ترویج می‌شود بر این اعتقاد است که در آینده این امکان وجود دارد که معجزه آسیای شرقی، برای مثال به سوی غرب هند و شمال چین نیز اشاعه یابد و بسیاری از کشورهای در حال توسعه به طرح‌های یک پارچگی شمال - جنوب کشیده شوند. استدلال قائلان به این دیدگاه چنین است:

نخست آنکه اصلاحات سازمانی اقتصادی کلان که از دهه ۱۹۶۰ شروع شد، اکنون شروع به نتیجه دادن کرده است. دوم آنکه انتظار می‌رود که نرخ‌های پس انداز داخلی و انگیزه‌های سرمایه‌گذاری و ظهور نظام تولیدی کمتر وابسته به اقتصاد مرکز، بهبود یابد. سوم آنکه، پیش‌بینی می‌شود که قیمت کالاها بلافاصله تثبیت شود، یعنی در واقع یک روند در حال کاهش بیست ساله. بالاخره دلیل چهارم برای خوشبینی، جریان فزاینده سرمایه است که اکنون متوجه جهان سوم است. طبق گزارش بانک جهانی، بین سالهای ۱۹۶۹ و ۱۹۹۴، کشورهای در حال توسعه توانستند حدود ۷/۲۶ درصد از جریانهای سرمایه‌گذاری خارجی (FDI) را در مقایسه با ۲۰ درصد سالهای قبل تر جذب کنند. برخی دیگر از نظریه پردازان نیز با توجه به فرآیند جهانی شدن و تقسیم‌بندی آن به امواج متفاوت، نتیجه می‌گیرند که به طور کلی سیاستهای آزادسازی، مقررات زدایی و تجارت آزاد که ذات جهانی شدن است، منجر به کاهش فقر و تسریع فرآیند توسعه در کشورهای در حال رشد می‌شود (نمودار شماره ۱).^(۱۴) فرآیند جهانی شدن به سه موج تقسیم بندی می‌کنند:

۱- اولین موج بزرگ جهانی شدن، دوره ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۰ را دربرمی‌گیرد. در این دوره شاهد کاهشهایی در هزینه‌های مربوط به صادرات در نتیجه توافق بین انگلستان و فرانسه و نیز افزایش جریانهای تجارت، سرمایه‌و نیروی کار بوده‌ایم. نسبت تجارت به درآمد جهانی از سال ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۴ نزدیک به دو برابر افزایش یافت (از ۱۰ درصد در ۱۸۷۰ به ۱۸ درصد در سال ۱۹۱۴). روند پیوستگی جهانی در دوره حمایت‌گرایی از رکود بزرگ و جنگ جهانی دوم معکوس

نمودار شماره یک - نرخ رشد تولید ناخالص داخلی جهانی (۱۸۲۰ تا ۲۰۰۰)



منبع: مدیسون (۱۹۹۵) و سامر و هستون (۱۹۹۲)

کرد. در این ارتباط، چین، هند، مکزیک، اوگاندا و ویتنام نمونه‌های خوبی هستند. (۱۵) آنچه از هر دو دیدگاه (اعم از بدبینانه و خوشبینانه) استنباط می‌شود، آثار دوگانه جهانی شدن اقتصاد بر وضعیت رشد و توسعه کشورهای در حال رشد است. به بیان دیگر، جهانی شدن اقتصاد در کشورهایی که استعداد پتانسیل جذب در آن را دارند باعث تسریع رشد، و در جایی که این پتانسیل وجود ندارد باعث محرومیت و حاشیه‌ای شدن می‌شود.

۱-۳- برخی شاخصهای واگرایی جهان در حال توسعه

به طور کلی، شاخصهای متعددی را می‌توان در نظر گرفت که براساس آن کشورهای در حال توسعه در نتیجه پدیده جهانی شدن از یکدیگر متمایز شده‌اند. مهم‌ترین شاخصهای اقتصادی اختلاف بین کشورهای در حال توسعه عبارتند از:

۱- شکاف درآمدی بین ملل

جهانی شدن ممکن است شکافهای درآمدی بین ملل را تقویت یا تشدید نماید زیرا همه کشورها به طور مساوی از جهانی شدن بهره نمی‌برند. در این ارتباط، بانک جهانی به اختلافات گسترده در ادغام و یکپارچگی جهانی اشاره می‌کند و بین کشورهای باسازگاری ضعیف و سازگاری قوی تمایز قایل می‌شود. کشورهای با سازگاری ضعیف شامل: آفریقای صحرا، خاورمیانه و کشورهای با درآمد متوسط در آمریکای لاتین هستند. مطالعه بانک جهانی

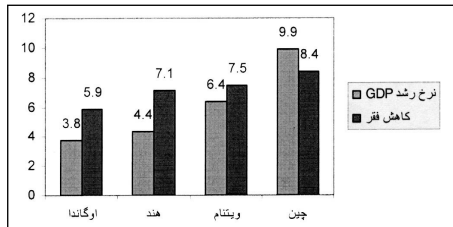
شده بود: نسبت تجارت به درآمد در ۱۹۵۰ بسیار کمتر از ۱۹۱۴ بود.

۲- موج دوم از ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ را در بر می‌گیرد. این دوره با گسترش دراماتیک تجارت بین کشورهای ثروتمند همراه بود. لیکن بیشتر کشورهای در حال توسعه به دلیل سیاستهای متمرکز بر داخلشان، از این تجارت فاصله گرفته بودند. بیشتر کشورهای ثروتمند در این دوره، تلاش خود را متمرکز بر احیاء روابط تجاری از طریق یک رشته از آزادسازیهای تجاری چندجانبه در سایه حمایت موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت (GATT) کردند.

۳- موج سوم جهانی شدن، از ۱۹۸۰ شروع می‌شود. مشخصه اصلی موج سوم جهانی شدن این است که برای اولین بار تعداد کثیری از کشورهای در حال توسعه درهای خود را به سوی تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی باز گذاشتند. نرخهای رشد در این کشورها به دلیل پیوستن آنها به اقتصاد جهانی افزایش زیادی

۷۶

نمودار شماره دو- کاهش فقر و افزایش نرخ رشد GDP در کشورهای منتخب



منبع: بانک جهانی (۱۹۹۹)، رینیکا و کالیر (۲۰۰۱)، دات، کازل و راولیون (۲۰۰۱)

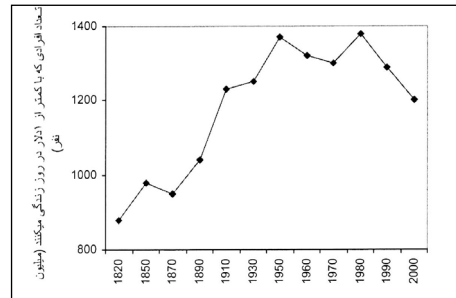
تا ۱۸۲۰ افزایش یافته است. این افزایش در دوره ۱۹۱۰ تا ۱۹۵۰ بیشتر می‌شود. باید خاطرنشان ساخت که علی‌رغم آنکه دوره ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ برای بسیاری از کشورهای در حال توسعه دوران مطلوبی بوده لیکن برای بسیاری دیگر از کشورهای فقیر مطلوب نبوده است زیرا تعداد فقرای این کشورها دائماً در حال افزایش بوده است. از سال ۱۹۸۰، تعداد فقرا تا ۲۰۰ میلیون نفر کاهش یافت. چن و راولیون برآورد می‌کنند که تعداد فقرای حاد در کشورهای جهانی شده تا ۱۲۰ میلیون نفر، بین سالهای ۱۹۹۳ و ۱۹۹۸ کاهش یافته است اما در سایر کشورهای در حال توسعه غیرجهانی شونده، تعداد فقرا تا ۲۰ میلیون نفر افزایش پیدا کرد.

یافته‌های دیگر در زمینه واگرایی کشورهای در حال رشد در زمینه شکاف درآمدی بین کشورهای جهانی شونده و غیرجهانی شونده، توجه خود را معطوف به اثرات جهانی شدن بر

نشان می‌دهد که در ۴۴ کشور از ۹۳ کشور در حال توسعه، نسبت تجارت به تولید ناخالص داخلی (GDP) در دهه گذشته کاهش چشمگیری داشته است. این کاهش در سهم تجارت جهانی به خطرات حاشیه‌ای شدن و شکافهای درآمدی بین کشورهای مذکور می‌انجامد. (۱۶) برخی از نظریه پردازان با تقسیم‌بندی کشورهای در حال رشد به کشورهای جهانی شونده^{۱۴} و کشورهای غیرجهانی شونده^{۱۵} ادعا می‌کنند که رابطه‌ای را بین جهانی شدن و مشخصه‌های آن - به ویژه آزادسازی تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی - یافته‌اند. (۱۷) برخی از کشورهای جهانی شونده، در مراحل اول، افزایشهایی را در نابرابری درآمد در ۲۰ سال گذشته داشتند که آشکارترین مورد، کشور چین است. اما در سایر کشورهای آزادسازی همراه با کاهش نابرابری درآمد بوده است. برای مثال توزیع درآمد در کشورهای کاستاریکا و ویتنام ثابت مانده است. نابرابری در فیلیپین، مکزیک و مالزی کاهش یافت. علاوه بر این کشورها، چین، هند و اوگاندا نیز کاهش سریع فقر را در دهه ۱۹۹۰ تجربه کردند (نمودار شماره ۲).

لذا موج جدید جهانی شدن که از حدود ۱۹۸۰ شروع گردید، معرف اولین دوره‌ای در تاریخ است که ما شاهد کاهش زیادی در تعداد فقرای جهان بوده‌ایم. نمودار شماره ۳، یک برآورد تاریخی از نوسانات نرخ فقر در جهان را از ۱۸۲۰ ارائه می‌کند. چنان‌که در این تصویر مشخص است، تعداد فقرای حاد به طور مستمر

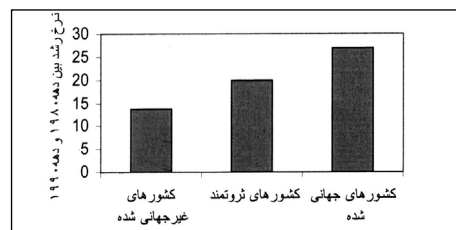
نمودار شماره سه - روند فقر جهانی از ۱۸۲۰ تا ۱۹۹۸



منبع: موریسون و بورگوییگنون (۲۰۰۱)، چن و راولیون (۲۰۰۱)

تغییرات در سطح دستمزد کرده است. یافته‌های فریمن و دیگران (۲۰۰۱) نشان می‌دهند که نرخ رشد دستمزدها در کشورهای جهانی شده در حال توسعه دو برابر در مقایسه با کشورهای غیر جهانی شده و سریع‌تر از کشورهای ثروتمند افزایش پیدا کرد (نمودار شماره ۴). به‌طور کلی آنها دریافتند که هم تجارت خارجی و هم سرمایه‌گذاری خارجی باعث افزایش دستمزدها شده است. در این راستا، کارگران به ویژه منتفع شدند، اگر چه در این فرآیند، بازندگان خاصی نیز وجود داشت.

نمودار شماره چهار - رشد دستمزد سه گروه از کشورهای جهانی شده، غیر جهانی شده و ثروتمند



منبع: دینینگر و اسکوییر (۱۹۹۶)

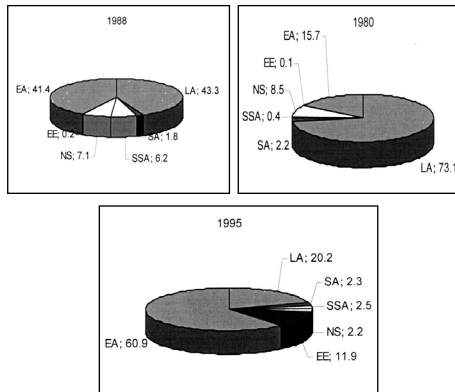
۲- تفاوت در جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی: (FDI)

در ارتباط با سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، ابتدا در دهه ۱۹۸۰، گروه سه تایی (اروپا، آمریکا و شمالی و ژاپن)، حدود ۷۵ درصد از کل جریانهای FDI را جذب کرده بودند. این در حالی است که این کشورها فقط ۱۴ درصد از جمعیت جهان را در سال ۱۹۹۰ دارا بودند. علاوه بر این، در این دوره ۱۰ کشور در حال توسعه، حدود ۶۶ درصد از کل جریانهای FDI را که در کلیه کشورهای در حال توسعه در جریان بودند جذب نمودند. این کشورها عبارتند از: آرژانتین، برزیل، مصر، چین، هنگ کنگ، مالزی، مکزیک، سنگاپور، تایوان و تایلند. جمعیت این کشورها و به‌علاوه کشورهای عضو سازمان توسعه و همکاری اقتصادی (OECD) بالغ بر ۴۳ درصد جمعیت جهان بود. لذا بخش وسیعی از جهان در حال توسعه، به ویژه آفریقای صحرای از مزایای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی محروم ماندند. نرخ FDI در این کشورها بسیار ناچیز است: نسبت FDI به GDP در این کشورها حتی از حدود ۴/۲ درصد در سالهای ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۹ به حدود ۵/۱ درصد در سال ۱۹۹۵ کاهش یافته است.^(۱۸)

شکاف و اختلاف بین کشورهای در حال توسعه در نمودار شماره ۶ روشن‌تر است. با نگاه به نمودار (۵)، نکات زیر روشن می‌شود:

الف) سهم آسیای شرقی از جریانهای FDI تقریباً چهار برابر شده است. این منطقه،

نمودار شماره پنج - توزیع منطقه‌ای جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به کشورهای در حال توسعه (سالهای ۱۹۸۰-۱۹۹۵)



* EA: آسیای شرقی، LA: آمریکای لاتین، SA: آسیای جنوبی، SSA: آفریقای نیمه صحرا.

* NS: مشخص نشده، EE: اروپای شرقی و آسیای مرکزی
منبع: بانک جهانی (۱۹۹۵) به نقل از: دانینگ ۱۹۹۸ ص: ۱۶۴

اصلی شدند. دلیل این امر به وضعیت اقتصادهای آمریکای لاتین در بستر جهانی شدن مربوط می‌شود. نخست، جریانهای FDI به کشورهای آمریکای لاتین، به طور چشمگیری از دهه ۱۹۸۰ بهبود پیدا کرد. ارقام اولیه ۸۱۷ میلیارد دلار نشانگر افزایش جریانهای FDI به میزان ۲/۲ درصد در مقایسه با ۱۹۸۸ می‌باشد. دوم آنکه، کشورهای متعددی در این منطقه (از جمله آرژانتین، شیلی و مکزیک) مبدل به بهترین بازیگران در جذب جریانهای FDI در سالهای ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۴ در مقایسه با

پیوندهای نهادی خود را با اتحادیه اروپا (EU) و یا با نفتا (NAFTA) حفظ نکرد. افزایش FDI در میان کشورهای در حال توسعه آسیای شرقی، تا حد زیادی می‌تواند با افزایش سهم آسیای شرقی در جریانهای FDI تبیین شود. از این رو تغییر حیرت‌آور FDI در این منطقه، می‌تواند به اثرات جهانی شدن نسبت داده شود.

ب) افزایش سهم FDI آسیای شرقی تا حد زیادی به مشارکت چین در بازارهای سرمایه جهانی مربوط شود. میزان FDI در چین به طور شگفت‌انگیزی از نقطه صفر در سال ۱۹۸۰ به ۸۳۳ میلیارد دلار در ۱۹۹۴ افزایش یافت. لذا اقتصادهای تازه صنعتی شده آسیایی به ویژه از آزادسازی اقتصاد چین سود بردند و مبدل به سرمایه‌گذاران عمده در این کشور شدند.

ج) کشورهای ما بعد کمونیستی^{۱۶} به ویژه در اروپای مرکزی، که اقتصادهای در حال گذار دارند، دومین گروهی هستند که سهمشان را از جریانهای کلی FDI افزایش دادند. بدیهی است که این توسعه مربوط به ترقی حاصل شده در تغییرات اقتصادی است که باعث ترغیب اقتصادهای در حال گذار به پیوستن به تقسیم بین‌المللی کار می‌شود.

د) کشورهای آمریکای لاتین که به طور سنتی منطقه مرجح برای FDI در جهان سوم به شمار می‌رفتند، مبدل به بازندگان

جدول شماره یک - جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشورهای منتخب
در سالهای ۹۵-۱۹۸۳ (به میلیون دلار)

ر
ش

۱۹۹۵	۱۹۹۴	۱۹۹۳	۱۹۹۲	۱۹۹۱	۱۹۹۰	۱۹۸۹	۱۹۸۳-۸۸	
								● خاورمیانه
۱۰۰۰	۱۲۵۶	۴۹۳	۴۵۹	۲۵۳	۷۳۴	۱۲۵۰	۹۵۰	مصر
-۳۰	-۱۰	-۵۰	-۱۷۰	۲۳	-۳۶۲	-۱۹	-۷۲	ایران
-	-	۱	-۱	-۳	-	۳	۲	عراق
۴۳	۳	-۳۴	۴۱	-۱۲	۳۸	-۱	۳۷	اردن
۱۵	۱۶	۱۳	۳۵	۱	-۶	۴	-۱	کویت
۹۰	۸۰	۱۶۰	۱۵۰	۱۶۰	۱۵۹	۱۲۵	-۷۰	لیبی
۸۹۰	۱۳۴۱	۱۳۶۹	-۷۹	۱۶۰	۱۸۶۴	-۶۵۴	۱۶۲۵	عربستان سعودی
۱۱۰	۱۱۳	۱۸۳	۱۳۰	۲۶	-۱۱۶	۳۹	۵۷	امارات متحده عربی
								● آسیای شرقی
۳۷۵۰۰	۳۳۷۸۷	۲۷۵۱۵	۱۱۱۵۶	۴۳۶۶	۳۴۸۷	۳۳۹۳	۱۸۲۳	چین
۲۱۰۰	۲۰۰۰	۱۶۶۷	۲۰۵۱	۵۳۸	۱۷۲۸	۱۰۷۶	۱۳۴۳	هنگ کنگ
۴۵۰۰	۲۱۰۹	۲۰۰۴	۱۷۷۷	۱۴۸۲	۱۰۹۳	۶۸۲	۳۴۱	اندونزی
۱۵۰۰	۸۰۹	۵۸۸	۷۲۷	۱۱۸۰	۷۸۸	۷۵۸	۳۸۷	کره جنوبی
۵۸۰۰	۴۳۴۸	۵۰۰۶	۵۱۸۳	۳۹۹۸	۲۳۳۳	۱۶۶۸	۷۳۱	مالزی
۱۵۰۰	۱۴۵۷	۱۰۲۵	۲۲۸	۵۴۴	۵۳۰	۵۶۳	۲۴۹	فیلیپین
۵۳۰۲	۵۵۸۸	۵۰۱۶	۲۳۵۱	۴۸۷۹	۵۵۷۵	۲۸۸۷	۱۹۴۷	سنگاپور
۱۴۷۰	۱۳۷۵	۹۱۷	۸۷۹	۱۲۷۱	۱۳۳۰	۱۶۰۴	۴۴۸	تایوان
۲۳۰۰	۶۴۰	۱۷۲۶	۲۱۱۶	۲۰۱۴	۲۴۴۴	۱۷۷۵	۴۳۹	تایلند
								● آمریکای لاتین
۳۹۰۰	۱۲۰۰	۶۳۰۵	۴۱۷۹	۲۴۳۹	۴۸۳۶	۱۰۲۸	۵۱۲	آرژانتین
۴۸۵۹	۳۰۷۲	۱۲۹۲	۲۰۶۱	۱۱۰۳	۹۸۹	۱۲۶۷	۱۵۰۳	برزیل
۳۰۲۱	۲۵۱۸	۸۴۱	۶۹۹	۵۲۳	۵۹۰	۱۲۸۹	۴۳۹	شیلی
۱۲۰۰	۱۶۶۷	۹۶۰	۷۹۰	۴۵۷	۵۰۰	۵۷۶	۵۷۰	کلمبیا
۶۹۸۴	۷۹۷۸	۴۳۸۹	۴۳۹۳	۴۷۴۲	۲۵۴۹	۳۱۷۴	۲۲۷۲	مکزیک
۲۴۵	۷۶۴	۳۷۲	۶۲۹	۱۹۱۶	۴۵۱	۲۱۳	۵۰	ونزوئلا

منبع: سازمان ملل متحد، گزارش سرمایه‌گذاری جهانی ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶.

سالهای ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۸ شدند.^(۱۹) جدول شماره یک ورودی جریانهای FDI را در کشورهای منتخب نشان می‌دهد. چنان‌که مشخص است، جریانهای FDI برای کشورهای صادرکننده نفت خاورمیانه در مقایسه با سایر کشورها، به استثنای مصر و عربستان سعودی، بسیار ناچیز بوده است. اردن به عنوان کشور غیرصادرکننده نفت به طور متوسط در سالهای ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۸ حدود ۳۷ میلیون دلار جریانهای FDI را دارا بود. این کشور سپس با کاهشی در این جریان روبه‌رو بوده و مجدداً در سالهای ۱۹۹۰، ۱۹۹۱ و ۱۹۹۵ افزایشی در مقدار FDI را تجربه کرد. ایران نیز جز در سال ۱۹۹۱، در بقیه سالها با روند منفی جذب FDI روبه‌رو بوده است. سایر کشورها، با استثنای عراق، روندهای تصاعدی جریانهای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را تجربه کردند.

۳- تفاوت در میزان تجارت جهانی

حجم عظیمی از تجارت بین کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) انجام می‌شود. سهم تجارت کشورهای عضو این سازمان (با توجه به نسبت صادرات) افزایش یافته است. در حالی که سهم تجارت بین منطقه‌ای در برخی از کشورهای در حال توسعه افزایش یافته است، سهم تجارت در سایر مناطق در حال توسعه، کاهش یافته است.^(۲۰) سهم صادرات آفریقا نسبت به صادرات کل جهان از ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۹ کاهش یافته است. صادرات آفریقا به نسبت ۴/۲ درصد در سال، در مقایسه با نرخ آسیای جنوب شرقی (۱۴ درصد) و نرخ متوسط کشورهای در حال توسعه (۳/۷ درصد) افزایش یافت. با نگاه به جدول شماره ۲، تفاوتها در زمینه تجارت جهانی بیشتر روشن می‌شود.

جدول (۲) نشان‌دهنده اختلاف بین کشورهای در حال توسعه در زمینه حجم تجارت جهانی است. چنان‌که مشخص است، این گروه از کشورها با افزایش نسبتاً زیاد جمعیت و کاهش در سهم تجارت جهانی روبه‌رو هستند. در این میان، کشورهای آسیای شرق و جنوب شرقی و چین، به ترتیب افزایشی معادل ۴ درصد و ۷/۱ درصد در تجارت خارجیشان داشته‌اند. از سوی دیگر، کشورهای با حداقل توسعه یافتگی، آفریقای صحرا و آمریکا لاتین به ترتیب کاهشی معادل ۴/۰ درصد، ۸/۲ درصد و ۳/۲ درصد در تجارت جهانی داشته‌اند.

به طور کلی، تغییرات چشمگیری در بسیاری از کشورهایی که اقتصاد خود را لیبرالیزه کردند، به ویژه از ۱۹۸۰ به بعد مشهود است. در طول موج اخیر جهانی شدن (۱۹۸۰ به بعد)، بسیاری از کشورها نسبت تجارت به تولید ناخالص داخلی خود را به ۵۰ درصد یا بیشتر افزایش داده‌اند. در حالی که سایر کشورهای در حال توسعه، نسبت تجارتشان از ۲۰ سال پیش کمتر شد (نمودار شماره ۶).

کرای،^(۲۱) یک سوم از کشورهای در راس را بر حسب افزایش در تجارت نسبت به تولید ناخالص داخلی از حدود ۲۰ سال گذشته

جدول شماره دو- تفاوت در تجارت جهانی در بین کشورهای صنعتی، در حال توسعه و توسعه نیافته (۱۹۶۰ تا ۱۹۸۹)

سرمايه گذاري مستقيم خارجي		تجارت جهاني		توليد ناخالص ملی		جمعيت جهان		
۱۹۸۹	۱۹۶۰	۱۹۸۹	۱۹۶۰	۱۹۸۹	۱۹۶۰	۱۹۸۹	۱۹۶۰	
-	-	۸۰/۷	۸۷/۱	۸۴/۲	۸۴/۱	۲۲/۹	۳۷/۵	کشورهای صنعتی
۱۰۰	۱۰۰	۱۹/۳	۱۷/۹	۱۵/۸	۱۵/۹	۷۷/۱	۶۸/۵	کشورهای در حال توسعه
۲/۲	۱/۷	۰/۴	۰/۸	۰/۵	۷/۰	۸/۴	۶/۸	کشورهای باحداقل توسعه یافتگی
۳۳/۳	۱۱/۷	۸/۱	۴/۱	۲/۹	۱/۷	۹/۹	۸/۸	آسیای شرق و جنوب شرقی (به جز چین)
۷/۰	۱۱/۸	۱/۹	۰/۸	۲/۰	۳/۰	۲/۹	۲/۸	چین
۱۵/۰	۲۴/۸	۱/۰	۳/۸	۱/۲	۱/۹	۹/۵	۷/۱	آفریقای صحرا
۲۸/۴	۴۰/۴	۳/۳	۵/۶	۴/۴	۴/۷	۸/۴	۷/۱	آمریکای لاتین و حوزه کارائیب

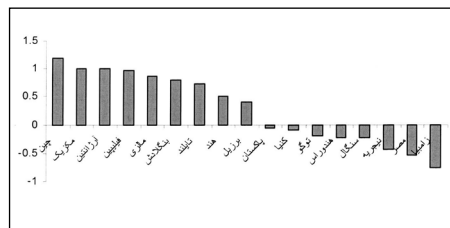
منبع: برنامه توسعه ملل متحد (۱۹۹۲)

ثروتمند. آنچه درخور توجه است این است که دو سوم باقیمانده کشورهای در حال توسعه، واقعاً کاهشی را در تجارت نسبت به تولید ناخالص داخلی در این دوره تجربه کردند (نمودار شماره ۷).

کشورهای جهانی شده بعد از ۱۹۸۰، شامل برخی از مهم ترین کشورهایی می شوند که دست به اصلاحات اقتصادی زده بودند. برای مثال: آرژانتین، برزیل، چین مجارستان، هند، مالزی، مکزیک، فیلیپین و تایلند. این کشورها طیف گسترده ای از اصلاحات را در زمینه آزادسازی سرمايه گذاري و تجارت، تثبیت سازی

مشخص کرده و آنها را کشورهای جهانی شونده بعد از ۱۹۸۰ نامید. از نظر ساختار، این گروه افزایش به ویژه بزرگی در تجارت داشتند: ۱۰۴ درصد در مقایسه با ۷۱ درصد کشورهای

نمودار شماره شش - تغییرات در تجارت / تولید ناخالص داخلی در کشورهای در حال توسعه (سالهای ۱۹۷۷ تا ۱۹۹۷)



منبع: بانک جهانی (۱۹۹۹)، به نقل از: دلار (۲۰۰۱)

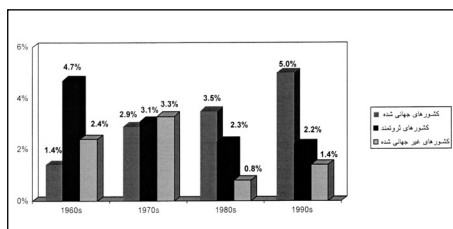
نمودار شماره هفت - افزایش در نسبت تجارت / تولید ناخالص داخلی: دهه های ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰



منبع: دلار و کرای (۲۰۰۱) ب)

دهه ۱۹۹۰ تجربه کردند. در حالی که نرخهای رشد کشورهای ثروتمند، در این دوره به طور آهسته کاهش پیدا کرد. این کشورها کاهشی در متوسط نرخ رشدشان از ۴/۷ درصد در سال در دهه ۱۹۶۰، ۳/۱ درصد در دهه ۱۹۷۰، ۲/۳ درصد در دهه ۱۹۸۰ و ۲/۲ درصد در دهه ۱۹۹۰ داشتند. وضعیت کشورهای غیر جهانی شده نیز به همین منوال است. این کشورها نیز کاهشی در نرخ رشد متوسط خود از ۲/۳ درصد در سال در دهه ۱۹۷۰ به ۰/۸ درصد در دهه ۱۹۸۰ و ۱/۴ درصد در

نمودار شماره هشت - نرخهای رشد تولید ناخالص داخلی سه گروه کشورهای جهانی شده، کشورهای ثروتمند و کشورهای غیر جهانی شده، (دهه ۱۹۶۰ تا دهه ۱۹۹۰)



منبع: دلار و کرای (۲۰۰۱) ب)

و اصلاحات مربوط به حقوق مالکیت را انجام دادند.

۴- تفاوت در میزان تولید ناخالص داخلی (GDP)

جهان به طور فزاینده ای قطبی می شود. بین سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۸۹، کشورهای با ۲۰ درصد از ثروتمندترین جمعیت، سهم خود از تولید GDP جهانی را به ۲/۷۰ تا ۷/۸۲ درصد افزایش دادند. در حالی که کشورهای با ۲۰ درصد از فقیرترین جمعیت جهان، سهمشان از GDP جهانی از ۳/۲ درصد به ۴/۱ درصد کاهش پیدا کرد. از سوی دیگر، در سال ۱۹۹۳ تولید ناخالص ملی (GNP) جهانی حدود ۲۳ هزار میلیارد دلار بود که از این رقم سهم کشورهای صنعتی ۱۸ هزار میلیارد دلار و سهم کشورهای در حال توسعه تنها ۵ هزار میلیارد دلار بود.^(۲۲) بنابراین شکاف درآمدی بین ثروتمندترین و فقیرترین کشورها دقیقاً رو به افزایش است.

در کنار شکافهای مربوط به میزانهای GDP و GNP جهانی، این تفاوتها در بین کشورهای در حال رشد نیز وجود دارد. بنظر می رسد که کشورهایی که جذب فرآیند جهانی شدن اقتصادی شده اند در مقایسه با کشورهای غیر جهانی شده از میزانهای رشد بیشتری برخوردار باشند. نمودار شماره ۸ این تفاوتها را از دهه ۱۹۶۰ تا دهه ۱۹۹۰ نشان می دهد.

چنان که مشخص است کشورهای جهانی شده سرعتی را در نرخهای رشد GDP آنها از ۷/۴ درصد در سال در دهه ۱۹۶۰، ۲/۹ درصد در دهه ۱۹۷۰، ۳/۵ درصد در دهه ۱۹۸۰ و ۵/۰ درصد در

جدول شماره سه - مشخصات اقتصادهای در حال توسعه جهانی شده و جهانی نشده
(۱۹۸۰ تا ۱۹۹۷)

ر
ش

ردیف	ویژگیها	۲۴ کشور جهانی شده	۴۹ کشور جهانی نشده
۱	جمعیت (۱۹۹۷)	۲/۹ بلیون نفر	۱/۱ بلیون نفر
۲	تولید ناخالص داخلی سرانه (۱۹۸۰)	\$۱۴۸۸	\$۱۹۴۷
۳	تولید ناخالص داخلی سرانه (۱۹۹۷)	\$۲۴۸۵	\$۲۱۳۳
۴	تورم (۱۹۸۰)	٪۱۶	٪۱۷
۵	تورم (۱۹۹۷)	٪۶	٪۹
۶	شاخص حاکمیت قانون (متوسط جهان = ۰)	-۰/۰۴	-۰/۴۸
۷	متوسط سالهای تحصیل ابتدایی (۱۹۸۰)	۲/۴	۲/۵
۸	متوسط سالهای تحصیل ابتدایی (۱۹۹۷)	۳/۸	۳/۱
۹	متوسط سالهای تحصیل دبیرستان (۱۹۸۰)	۰/۸	۰/۷
۱۰	متوسط سالهای تحصیل دبیرستان (۱۹۹۷)	۱/۳	۱/۹
۱۱	متوسط سالهای تحصیلات عالی (۱۹۸۰)	۰/۰۸	۰/۰۹
۱۲	متوسط سالهای تحصیلات عالی (۱۹۹۷)	۰/۱۸	۰/۲۲

منبع: دلار و کرای (۲۰۰۱ ب)

دهه ۱۹۹۰ داشتند. بنابراین، در دهه ۱۹۹۰، جهانی شده امروز، بسیار فقیرتر (با GDP سرانه کشورهای جهانی شده به ردیف کشورهای ثروتمند رسیدند در حالی که کشورهای جهانی نشده هر چه بیشتر بر تأخیر خود در مقایسه با دو گروه دیگر افزودند.

بنابراین تأثیر مثبت جهانی شدن بر رشد اقتصادی کشورهای ملحق شده به آن و تأثیر منفی جهانی شده بر کشورهای جذب نشده به آن مشخص است. یک نکته جالب درباره تأثیر جهانی شدن در مطالعه دلار و کرای مشخص گردید و آن این نکته است که در ۱۹۸۰، ۲۴ کشور جهانی شده امروز، بسیار فقیرتر (با GDP سرانه جهانی نشده (با ۱۹۴۷ دلار) بودند. حتی متوسط GDP سرانه کشورهای جهانی شده در مقایسه با کشورهای جهانی نشده پایین تر بود (۲۶۲۹ دلار در مقایسه با ۳۵۸۴ دلار). متوسط نرخ تورم برای کشورهای جهانی شده در سال ۱۹۸۰ حدود ۱۶ درصد بود، یعنی خیلی بالاتر از کشورهای نظیر آرژانتین با ۱۰۰ درصد تورم در ۱۹۸۰. دو گروه همچنین در مورد دستاوردهای آموزشی در ۱۹۸۰ مشابه بودند. اما از ۱۹۸۰،

دوگانه بروضعیت توسعه ورشد اقتصادی کشورهای در حال توسعه داشته است. مفهومی که در این مقاله از آن با عنوان «جهانی شدن نامتوازن» یاد شده، اشاره به اثرات نابرابر جهانی شدن اقتصادی بر اقتصاد کشورهای در حال رشد دارد. این اثرات نابرابر از دو جهت قابل بحث است: نخست، جهانی شدن در اقتصادهایی که پتانسیل بهره‌مندی از آن را دارند، به طور کلی باعث کاهش فقر و محرومیت و در نتیجه رشد اقتصادی شده است. اقتصادهای عقب مانده ای که به روند جهانی شدن پیوسته‌اند، سریع‌آرشد پیدا کرده و در درون این اقتصادها، فقرا بیش از همه از آن بهره‌مند شده‌اند. این کشورها، همانهایی بودند که برخی اصلاحات اساسی را برای پیوستن به روند جهانی شدن - نظیر: آزادسازی تجارت و سرمایه‌گذاری، مقررات زدایی و اصلاح حقوق مالکیت- انجام داده‌اند.

۲- جهانی شدن، علاوه براین باعث افزایش فقر و محرومیت و حاشیه‌ای شدن برخی دیگر از اقتصادهایی گردید که در فرآیند جهانی شدن مشارکت نکردند. در برخی موارد، این امر ناشی از سیاستهای اقتصادی بسته و یا فقدان نهادها و سیاستهای قوی بوده است. در موارد دیگر، این امر ناشی از چالشهای جغرافیایی (برای مثال انزوا و تک‌افتادگی جغرافیایی که باعث افزایش

کشورهای جهانی شده افزایش زیادی در متوسط سالهای دبستان داشتند. در مورد شاخص حقوق مالکیت و حاکمیت قانون (با در نظر گرفتن متوسط صفر برای همه کشورها)، گروه کشورهای جهانی شده وضعیت نسبتاً بهتری داشتند. (جدول شماره ۳).

واقعتهای بالا بسیار مهم هستند زیرا نشان می‌دهند که کشورهای فقیر می‌توانند در جهانی شدن شرکت کرده و به نتایج خوبی دست یابند. به بیان دیگر، ارقام بالا نشان می‌دهند که کشورهای فقیری که درهای اقتصاد خود را به سوی سرمایه‌گذاری و تجارت خارجی از ۱۹۸۰ باز گذاشتند، رشد اقتصادی بهتری داشتند.

فرجام

۱- با فروپاشی جهان دوم (جهان کمونیسم) و در نتیجه پایان یافتن جهان سوم، بسیاری از پارادایمها پایان هر گونه تقسیم جهان به شرق و غرب، شمال و جنوب و توسعه یافته و توسعه نیافته را جشن گرفتند. اما نوع جدیدی از نابرابریها و واگرایی فزاینده بین کشورهای صنعتی و در حال توسعه از یک طرف و خود کشورهای در حال توسعه از سوی دیگر در پرتو فرآیند جهانی شدن اقتصادی پدید آمد. در کنار واگرایی کشورهای در حال توسعه از ابعاد مختلف، واگرایی و تجزیه این کشورها از بعد اقتصادی روشن‌تر و عینی‌تر است. استدلال شد که جهانی شدن اقتصادی، تأثیرات

سنگاپور، تایوان و تایلند، حدود ۶۶ درصد از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را که متوجه جهان در حال توسعه بود جذب کردند. سهم سایر کشورهای در حال توسعه از این سرمایه‌گذاری بسیار ناچیز بود.

ج) در خصوص تجارت جهانی، سهم کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD)، به ویژه از دهه ۱۹۸۰ به بعد افزایش چشمگیری داشت. در حالی که سهم تجارت جهانی در سایر مناطق در حال توسعه - به ویژه کشورهای آفریقایی - کاهش چشمگیری را نشان می‌دهد. کشورهایی که اقتصاد خود را لیبرالیزه کردند، نسبت تجارت به تولید ناخالص داخلی شان را از ۱۹۸۰ به بعد، ۵۰ درصد افزایش دادند، در حالی که سایر کشورهای در حال توسعه، نسبت تجارت به تولید ناخالص داخلی شان در مقایسه با ۲۰ سال پیش کمتر شد.

د) در زمینه تفاوت در تولید ناخالص داخلی (GDP) مشخص گردید که در حالی که کشورهای جهانی شده سرعتی را در نرخهای رشد GDP خود از دهه ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰ تجربه کردند. سایر کشورهای در حال توسعه جهانی نشده، کاهش در نرخ رشد متوسط خود در دوره مشابه داشتند.

هزینه‌های حمل و نقل می‌گردد و یا شیوع مالاریا) بوده است. بنابراین جریانهای تجارت و سرمایه‌گذاری در این مناطق بسیار ناچیز بوده و نتوانست مسائل این کشورها را حل نماید.

واگرایی و تجزیه کشورهای در حال توسعه از ابعاد متعددی قابل بحث است. تمرکز این مقاله معطوف بر چهار شاخص اقتصادی به شرح زیر بود:

الف) از جهت شکافهای درآمدی بین ملل، استدلال شد که از یک سو، از دهه ۱۹۸۰ (موج سوم جهانی شدن) به بعد شاهد کاهش بسیار محسوس در تعداد فقرا در کشورهایی بوده‌ایم که جذب فرآیند جهانی شدن اقتصادی شدند. از سوی دیگر، کشورهای غیر جهانی شده، افزایشی را در تعداد فقرا به میزان ۲۰ میلیون نفر تجربه کردند. از نظر شاخص سطح دستمزد به عنوان فاکتوری مهم در وضعیت رفاهی و درآمدی خانواده‌ها - نیز مشخص گردید که نرخ رشد دستمزد در کشورهای جهانی شده حتی به مراتب سریع‌تر از کشورهای ثروتمند افزایش پیدا کرد.

ب) در ارتباط با تفاوت در جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، اشاره شد که از دهه ۱۹۸۰ به بعد، ۱۰ کشور در حال توسعه: آرژانتین، برزیل، مصر، چین، هنگ کنگ، مالزی، مکزیک،

Littlefield Publishers, Inc.), (2000).

13. **World Bank (1997): World Development Report**, World Bank, Washington, DC.
14. Dollar, D, and Kraay, A, Growth is Good for the Poor, **Policy Research Working Paper**, No. 2587 (2001a).
15. Dollar, D, Trade, Growth, and Poverty, **Policy Research Working Paper**. No. 2199 (2001b), p 27.
16. World Bank, **op.cit**.
17. Dollar, **op.cit**, Economic Development and Cultural Change, (1992) April, p 533.
18. Bhalla. A. S, and Lapyer. F, **op.cit**, p 172.
19. World Bank, **op.cit**.
20. Bhalla. A. S, and Lapyer. F, **op.cit**, p 173.
21. Dollar D. Trade, Growth and Poverty, **op.cit**, (2001b).
22. Maddison. A, **Monitoring the World Economy 1820-1992, Development Center Studies**, Organization for Economic Cooperation & Development, Paris,(1995),p 2.

منابع

1. Bourguignon, F. and Morrisson, C. **The Size Distribution of Income Among World Citizens: 1920 - 1990**. Mimeo. DELTA, (1999). Paris.
2. Chen, S. and Ravallion, M. **How Did the Worlds Poorest Fare in the 1990s** Mimeo (May 2001), **Development Research Group, The World Bank**. (2001).
3. Datt, G and Kozel. V, & Ravallion, M. A Model - Based Approach to Projections of Poverty in India, **World Bank** mimeo (2001).
4. Menzel, U. "The End of Third World and the Failure of the Grand Theories", **A self-critical look at the sociology of a discipline**. University of Frankfurt, (1994).

پانوشتها

1. Cox, "R. W. Global Perestroika, in R. Milib and L. Panitch (eds), **New World Order?**", **Socialist Register**, 1992, London: Merlin press. (1992). p 30.
2. Mazlish. B, and Bultjens, R. **Conceptualizing Global History**, Boulder, Co: Westview.(1993), pp 140-142.
3. Henderson, J, **The Globalization of High Technology Production**, New York: Routledge, (1989), p 74.
4. Featherson, M, and Lash. S, & Robertson. R, **Global Modernities**, London: Sage, (1995), pp 45-46.
5. Dunning, John. H, **Globalization, Trade and Foreign Direct Investment**, Elsevier Sciences LTD, (1998), p 13.
6. Dollar, D. "Outward - Oriented Developing Countries Really Do Grow More Rapidly: Evidence from" 95 LDSs, 1976-85, **Economic Development and Cultural Change**, (1992) April, 523-544. pp 523-524.
7. Bhalla. A. S, and Lapyer. F, **Powerty and Exclusion in a Global World**, Macmilan Press, (1999), pp 168-172.
8. Teeple, G, Globalization and the Decline of Social Reform, United State of America: **Humanities Press International Inc**, (1995), p 130.
9. Nuscheler. F, "Learning from Experience or Preaching Ideologies?", **Rethinking Development Theory**, University of Duisburg, (1990), p 56.
10. Teepleg, **op.cit**, pp 136-138.
11. Mazur. J, "Labors New Internationalism", **Foreign Affairs**, New York,(2000), p 142.
12. Doyle, Michael. W, **Global Economic Inequalities: A grouping moral gap in wapner**, Paul and Lester Edwin J. Ruiz (eds.), **Principled The challenge of Normative International Relations** (Lanham and